

گپ‌وگفتنی با غلام‌محمد کاشانی، یکی از قدیمی‌های محله تاجرآباد مشهد که به دلیل علاقه به مطالعه تاریخ باسواد شده است

ما در قلب تاریخ ریشه داریم

چرخ‌ی در محله تاجرآباد و تاریخ قوم بلوچ که ساکنان آن هستند

حسن احمدی‌فرد

«غلام محمد کاشانی، معروف به «غلام جان، هیچ وقت نتوانسته مدرسه برود و درسی بخواند. او همه عمرش را کارگری کرده‌است اما از آنجایی که عاشق قومش و هویت و تاریخش بوده است، توانسته خواندن و نوشتن یاد بگیرد. او عاشق کتاب خواندن است و عاشق اینکه از هر کسی چیزی یاد بگیرد. او قصه تاریخ قومش را از بزرگان طایفه شنیده و در کتاب‌ها دنبال کرده است و حالا همه آن تاریخ را با جزئیات دقیقی، می‌داند. غلام جان، تاریخ زنده کاشانی‌هاست، تاریخ زنده قوم بلوچ که بخشی از آن‌ها حالا محله‌ای بزرگ را در حاشیه مشهد شکل داده‌اند. محله‌ای که به نام راسته بازارش، تاجرآباد، معروف شده است.

● آقای کاشانی! شاید خیلی از مشهدی‌ها ندانند تاجرآباد کجاست، کجاست و چطور جایی است؟

تاجرآباد یک راسته است در محله «قلعه خیابان»، می‌شود حر ۸۲، حر، همین خیابانی است که از میدان بار رضوی شروع می‌شود و می‌رود به سمت محله‌های ساختمان و قلعه خیابان. بعد هم که جاده‌است و می‌رود تا شهرک رضویه و بعد هم تا سرخس.

قلعه خیابان حالا اسمش شده شهرک شهید باهنر. اینجا بیشتر اهالی، بلوچ‌ها هستند. راسته تاجرآباد، همه‌اش مغازه است و مایحتاج مردم آنجا خرید و فروش می‌شود. البته چون بیشتر اهالی بلوچ هستند، طبیعتاً در تاجرآباد اقلامی خرید و فروش می‌شود که بلوچ‌ها می‌خواهند. برای همین است که تاجرآباد، متفاوت از دیگر بازارهاست.

اینجا بیشتر اقلام از زاهدان و پاکستان و آن‌طرف‌ها می‌آید. پارچه‌ها و لباس‌ها،

مردم در آن خانه ساختند، تاجرآباد هم درست شد. مردم مایحتاج می‌خواستند، مغازه‌ای باز شد. آن یک مغازه شد دو تا و دو تا ده تا و شد این راسته‌ای که الان می‌بینید. اینجا هنوز هم بیشترش، زمین کشاورزی است، قدیم‌تر که همه‌اش زمین کشاورزی بود. تاجرآباد عمری ندارد اما مردم بلوچ، از بسیاری قبل از آن، در این منطقه بوده‌اند. کارگری می‌کرده‌اند و کشاورزی. من سال ۴۸ یا ۴۹ که برای اولین بار آمدم به مشهد، تمام این منطقه زمین کشاورزی بود و بیابان. کشت و کار مردم بود. مردم بلوچ اینجا کار می‌کردند. کشاورزی می‌کردند، کارگری می‌کردند اما اینجا خانه‌ای نبود. خانه‌ها، در «ساختمان» بود، همان محله‌ای که

الان شده «پورسینا»، بلوچ‌ها هم آنجا بودند. صبح می‌آمدند سر زمین‌ها و کشت و کارها و شب برمی‌گشتند به ساختمان.

● شما آن سال‌ها کجا بودید؟

من بچه بودم، ریش نداشتم با خواهرزاده‌ام که محمداًقا نام داشت از روستای «خواجه احمد» در سیستان، آمدم مشهد. خدا رحمتش کند، وفات کرده است. ما کار کشاورزی نکردیم البته آشناهایی اینجاداشتیم و گاهی‌می‌آمدیم به اینجا. مادر خودمشهدبودیم، در« کوچه چهنو»، آخر کوچه چهنو، یک مرغداری بود، مال‌آقای «طاهر ساختیانچی»مانوی آن‌مرغداری بودیم. همان‌جا کار می‌کردیم و همان جا می‌خوابیدیم. کارمان جمع

کردن تخم‌مرغ‌ها بود. روزی پنج تومان هم مزدمان بود. من مشهد را خیلی دوست داشتم اما نتوانستم اینجا بمانم. باید کارگری می‌کردم. ناف ما را با آوارگی بریده‌اند. ... سال ۷۱ یا ۷۲ بود که رقتم بندرعباس. همان سالی بود که تازه نقشه پالایشگاه نفت را ریخته بودند. روی زمین گچ ریخته بودند و نقشه پالایشگاه را معلوم کرده بودند که کجاها را باید بکنیم. من اولین کلنگ‌های آنجا را زده‌ام. از همان ابتدای کار تا دوسال آنجا بودم و کارگری می‌کردم. حالا چه کسی یادش است که ما که بودیم و چطور کارگری کردیم آنجا. آب و هوای بندر مریض کرد. مدتی آمدم مشهد. مدتی رقتم تهران و وقتی برگشتم این بار خانواده را هم آوردم.

مطالعه تاریخ به غلام جان این فرصت را داده تا هر جا قرار است کسی درباره پیشینه قوم بلوچ کشته می‌شود. آنجا به رسم و ستنی که در قوم بلوچ هست، همین قوم کشانی، انتقام سردار سنجرانی را می‌گیرد.

● کاشانی‌ها چه قومی هستند؟

قوم کاشانی یا «کشانی» از اقوام بلوچ هستند اما در قلب تاریخ، ریشه دارند. کاشانی‌ها، همان اشکانی‌ها هستند. آن‌ها شاخه‌ای از پارتی‌ها بودند که به مرور زمان، اسم‌هایشان متفاوت شده است. در دوره اشکانی‌ها امپراتوری روم، یک ساتانی متر از خاک ایران را هم نتوانست بگیرد.

آخرین پایتخت اشکانی‌ها، «آساک» است؛ همین قوچان امروز. از آنجا هفت‌صد خانوار کوچ می‌کنند و می‌روند به منطقه «پنجگور» پاکستان. بخشی از این هفت‌صد خانوار آنجا می‌مانند و بخش دیگری از آن‌ها می‌روند به منطقه دیگری به نام «میچکی» نزدیک جایی که الان شهر «کوئته» است. در منطقه‌ای به نام «داکومل». آنجا جایگزین (ساکن) می‌شوند. این خانواده‌ها در آن زمان، چون سرمایه‌دار بوده‌اند، خانم‌هایشان، گردنبندهایی از طلا داشته‌اند که این‌ها را همیشه به گردن داشته‌اند. برای همین، این‌ها به نام «طوقی» هم یاد می‌شوند.

بعدها در همان منطقه، یکی از اقوام، با قوم «سنجرانی»، که در همان منطقه داکومل بوده‌اند، درگیر می‌شود و سردار سنجرانی کشته می‌شود. آنجا به رسم و ستنی که در قوم بلوچ هست، همین قوم کشانی، انتقام سردار سنجرانی را می‌گیرد.

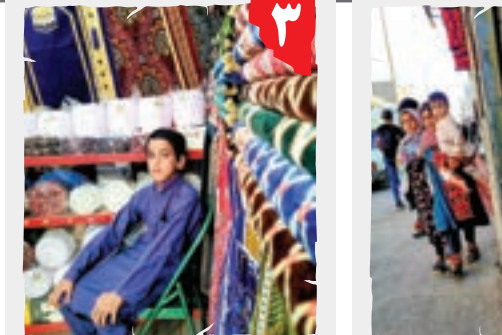
«میارجل»، که طبق آن، باید از مظلومی که به قوم بلوچ پناه آورده، حمایت کرد. حتی به خاطرش خون می‌دهند تا بتوانند حق مظلوم را برگردانند. به دلیل همین درگیری‌ها، دین دار می‌شوند و سرافتاد (شرایط اجتماعی زندگی، برایشان سخت می‌شود) بخشی از آن‌راهی منطقه «نیمروز» می‌شوند که حالا در خاک افغانستان است. منطقه‌ای هست در آنجا به نام «پخانسور»، کشانی‌ها در پخانسور نیمروز، ساکن می‌شوند.

پیش از کشانی‌ها مردمان دیگری در پخانسور بوده‌اند که کارشان کشت و زراعت بوده است اما کشانی‌ها خیلی هایشان مال دار و رمره‌دار بوده‌اند. با آمدن رمه‌ها به منطقه، مردم محل، به زحمت می‌افتند و کشت و کارشان آسیب می‌بیند. آن‌ها به کشانی‌ها می‌گویند معاش شما، اینجا پهلوی ما، نمی‌شود. بایبید ما منطقه‌ای را به شما نشان می‌دهیم که آب و علف خوبی دارد و برای شما و رمه‌هایتان مناسب است. مردمان پخانسور، بخشی از کشانی‌ها را می‌آورند به منطقه‌ای که «بیزار هامون» بوده است، یعنی همین منطقه زابل.

● این سرآغاز حضور کشانی‌ها یا همان کاشانی‌ها در منطقه سیستان است؟

بله. البته همان موقع هم اقوامی در اطراف هامون بوده‌اند مثل قوم «سنچولی» و «صیاد» این‌ها اقوام اصلی آن منطقه بوده‌اند که کشانی‌ها هم به آن‌ها اضافه می‌شوند. از اینجا دیگر کشانی‌ها می‌شوند جزئی از اقوام منطقه سیستان و بلوچستان. قومی که تیره‌های مختلفش در منطقه وسیعی پراکنده است. از کوئته پاکستان تا افغانستان و سیستان و بلوچستان در ایران. اما بیشترین بخش کشانی‌ها در منطقه زابل در اطراف هامون ساکن هستند. این تاریخ قوم ماست، از دوران اشکانی‌ها تا روزگار امروز.

● کاشانی‌ها در تاریخ معاصر چگونه بوده‌اند؟

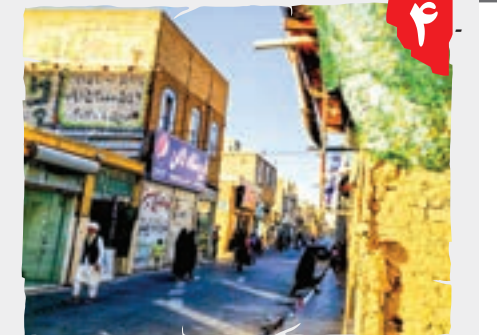


این خیابان پر رنگ و لعاب یک تکه از بلوچستان است در قلب مشهد، درست مثل «مجمع شهید بهشتی» یا «شهرک عرب‌ها» که نماینده‌ای از خوزستان است در دل مشهد و «شلوغ بازار» گلشهر که انگار شعبه‌ای از افغانستان است در مشهد



علاقه مردم بلوچ به رنگ‌ها ستودنی است؛ درد و رنج زندگی باعث نشده دنیای مردم بلوچ سیاه و سفید شود. هنوز روحیه و قلب این مردم شاد و رنگارنگ است.

تاجرآباد، بهشت رنگ‌ها



حر ۸۲، یک خیابان باریک و بلند است که در ظاهر شبیه بسیاری از دیگر خیابان‌های مشهد است. شکل و ظاهر خانه‌های این کوچه، از ورود به یک بافت فرسوده حکایت می‌کند که مردمانش با مشکلات بسیاری دست به گریبان‌اند. از وصل نبودن به شبکه آگو و جاری بودن روان‌آب‌ها در میانه کوچه گرفته تا خاکی بودن برخی معابر...



قیمت‌های هیجان‌انگیز و ارزان پارچه‌های سوزن‌دوزی بلوچی باعث شده علاوه بر محلی‌ها، مشهدی‌های زیادی این بازار را برای خرید انتخاب کنند.

تاریخ ایجاد محله تاجرآباد به روایت غلام جان کاشانی

اشکانیان در مشهد



گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (فمت‌یست‌نم)

آنچه شاید از قیام «کلنل» ندانید (بخش نخست)



مرضیه ترابی

کلنل محمدتقی‌خان پسپان یکی از نمادهای مشهور و قابل افتخار شهر ماست؛ افسر وطن‌پرستی که مراتب میهن‌دوستی وی بر کسی پوشیده نیست و مجموعه افتخاراتش در مدت عمر کوتاهی که داشت –سی‌سال- بسیار درخور توجه است. مزار او در باغ‌موزه نادری، یکی از جاذبه‌های گردشگری شهر ماحسوب می‌شود و اگر بایک راهنمای آشنا به تاریخ، سری به آنجا بزنید، کلی روایت و حکایت درباره کلنل برایتان نقل می‌کند؛ اینکه نخستین خلبان ایرانی بود، در مدتی به عضویت ارتش آلمان درآمد تا علیه روسیه تزاری بجنگد، در جریان جنگ جهانی اول و ورود نیروهای بیگانه به ایران، تقریباً تنها مقاومت درخور اعتنا را در برابر ارتش تزار سازمان داد و در جبهه همدان، با خواندن قطعاتی از شاهنامه فردوسی، باعث تقویت روحیه نیروهای تحت امرش شد. از این نظر، کلنل را باید یک جوان شایسته ایرانی بدانیم، یک تبریزی باغبیرت که در نیمه دوم سال ۱۲۹۹ خورشیدی، بعد از سال‌ها حضور در اروپا و اندوختن تجربه، به عنوان فرمانده ژاندارمری خراسان تعیین شد و او را به مشهد فرستادند تا اوضاع بی‌سامان نیروهای انتظامی این منطقه را سامانی بدهد. درست از همین جا بود که قصه پرماجرای کلنل در خراسان شروع شد و با کشته شدن جانسوز وی در جعفرآباد قوچان، در مهر سال ۱۳۰۰ خورشیدی، خاتمه یافت. آنچه می‌خواهم در این سلسله یادداشت‌ها برایتان نقل کنم، شاید گوشه‌هایی از تاریخ ناخوانده قیام کلنل باشد. نکته‌هایی که احتمالاً درباره آن‌ها تا کنون، چیزی ننشیده‌اید و داستان آن‌ها برای درک اتفاقات رخ داده در مشهد صدسال قبل، بسیار ضروری است.

● خراسان در دوره «پیشاکلنل»

همان‌طور که گفتیم، ماجرای کلنل و مشهد، از زمان منصوب شدن وی به فرماندهی ژاندارمری خراسان شروع می‌شود. برخی از اطرافیان به ماندن «سیدمهدی فرخ» مشهور به «معتصم السلطنه» نقل کرده‌اند که تا پیش از ورود درحوم پسپان، اوضاع ژاندارمری خراسان در نهایت آشفتنی بود. فرمانده وقت که از نزدیکان قوام السلطنه، والی آن زمان خراسان محسوب می‌شد، بخش اعظم بودجه ژاندارمری را به جیب می‌زد. همین مسئله باعث شده بود که این نیروها، عملاً در ایجاد امنیت منطقه نقش مؤثری نداشته باشند چنان که قوام السلطنه ناچار شد برای سرکوب راهزنی به نام «محمد رشکی»، از نیروهای شجاع السلطنه در قوچان کمک بگیرد. طبعاً این وضعیت بر روی رفتار مأموران ژاندارمری هم اثر می‌گذاشت و باعث می‌شد به برخی مسائل مانند رشوه و گرفتن حق حساب آلوده شوند. این روایت، روایتی درخور اعتماد است، چون می‌توان برای آن شواهد متعدد و البته چشمگیری یافت. به نظر می‌رسد که اصلاً اعزام کلنل پسپان، با توجه به سوابق بسیار خوبی که داشت، برای جمع کردن این اوضاع بوده‌است. اما، برکناری فرمانده ژاندارمری خراسان و منصوب شدن کلنل به جایی‌او، قاعدتاً چیزی نبود که به مذاق قوام السلطنه خوش بیاید و همین امر، در کنار بی‌توجهی کلنل به حاکم خراسان، در زمان ورود به مشهد، سنگ بنای اختلافات بعدی را گذاشت.

● قوام السلطنه‌ای که خراسانی‌ها شناختند

برای آنکه دلایل نوع نگاه کلنل به قوام السلطنه را بهتر بشناسیم، باید کمی هم درباره اقدامات او در خراسان و اتهاماتی که به وی در متون تاریخی وارد شده‌است، صحبت کنیم. می‌دانید که قوام السلطنه سیاست‌مدار کهنه کار دوره مشروطه بود، برادر وثوق‌الدوله معروف (عاقدرآباد) استعماری (۱۹۱۹) و کسی که می‌گویند فرمان‌مشروطیت با قلم وی به رشته تحریر درآمد. قوام السلطنه به دلیل ضرور چند ساله در خراسان، ارتباطات گسترده‌ای با خوانین محلی، به‌ویژه در شمال خراسان برقرار کرده بود و از این ارتباط، نهایت استفاده را می‌برد و چون قواعد چنین ارتباطاتی را می‌دانست، به‌راحتی می‌توانست از نیروهای نظامی این خوانین، برای انجام طرح‌ها و نقشه‌هایش استفاده کند. برخی گزارش‌ها حاکی از سوءاستفاده گسترده‌وی از منابع مالی آستان قدس رضوی است. عین السلطنه در «روزنامه خاطرات» خود، ضمن اشاره به این موضوع می‌نویسد: «: اخیراً، یعنی از ده سال به این طرف، آستان قدس مفروض شده بود... ورشکست شده بود... خرج و دخل آن کفایت نمی‌کرد. سیصد، چهارصد هزار تومان قرض پیدا کرده بود، به کی؟ با بانک روس، به بانک شاهنشاهی انگلیس، به تجار زراخواه...». شواهدی در دست است که نشان می‌دهد به دلیل بی‌کفایتی مسئولان وقت و البته سوءاستفاده‌های گسترده، بخشی از درآمد موقوفات رضوی به عنوان سود پول (ریا) پرداخت می‌شد و این امر، در تاریخ آستان قدس بی‌سابقه بود. هر چند که به‌طور قطع، نمی‌توان قوام السلطنه را آغاز کننده این وضعیت دانست. اما به احتمال زیاد، او از این پشم برای خودش نمد بزرگی ساخته بود. سیدمهدی فرخ شرح اموال قوام السلطنه را بعد از بازداشت از سوی پسپان در خاطراتش آورده‌است. فرخ ثروت قوام السلطنه را شامل ۱۲۰ هزار تومان پول طلا، ۵۰ هزار تومان پول نقد، ۴۰۰ هزار تومان برات روییه، تعداد زیادی ظروف طلا و قالی و دو روستا به نامه‌های «سده» و «سالامی» (احتمالاً سلامی) می‌داند و مدعی است او، ماهانه ۴ هزار تومان از کنسولگری انگلیس در مشهد می‌گرفت تا اخبار ترکستان شوروی را با واسطه‌هایش به دست انگلیسی‌ها برساند. برخی معتقدند که فرخ به دلیل دشمنی دیرینه با قوام السلطنه، به عمد این آمار را چنین عریض و طویل ارائه کرده‌است، همان‌طور که همین گروه – چنان‌که بعداً اشاره می‌کنیم- فرخ را عامل اصلی اختلافات میان قوام السلطنه و کلنل پسپان می‌دانند. اما ادعاهای فرخ، بدون شواهد نیست. مثلاً عین السلطنه در روزنامه خاطراتش، بعد از بازداشت قوام السلطنه و انتقال وی به تهران می‌نویسد: «کسی که از خراسان آمده بود و من او را در خانه معاون نظمیه، ماژور رفیع‌خان دیدم، حکایت می‌کرد که تمام دارایی و اثاثیه قوام السلطنه را در مشهد ضبط نمودند، من جمله سیصد اسب بود که هر یک از پانصد تا هزار تومان قیمت داشت.» به همین دلیل، باید بخشی از ادعاهای فرخ درباره اموال قوام السلطنه را درست بدانیم. بدیهی بود که چنین فردی نمی‌توانست مورد علاقه شخص وطن‌پرستی مانند کلنل محمدتقی‌خان پسپان باشد و از همان شروع کار، تقابل این دو به دشمنی و کینه ریشه‌داری گرایید.

با سیاست‌از: سیدی برای تهیه تصاویر و عکس نوشت‌ها